

شعر و ترجمه  
رضی خدادادی (هیرمندی)

وقتی

په

سن تو بودم

ترجمه:  
رضی خدادادی (هیرمندی)

«شل سلپوراستاین»، نویسنده، شاعر، نوازنده، کارتون پرداز و تصویرگری آمریکایی است. برای کودکان و نوجوانان می نویسد، اما خود معتقد است که نوشته هایش برای همگان است. در واقع بسیاری از نویسندگان، حتی اگر دانسته باشند که برای چه می نویسند، نمی دانند برای چه می نویسند. اما آنچه مسلم است گستردگی و نفوذ شعر استاین، تنها برای ذهن کودک و نوجوان امروز نیست، بلکه دنیای بزرگسال را نیز متحیر می کند. او با کلمات و خطوطی ساده، تصویرهای زیبا و پرمعنایی می سازد که هم لبخند بر لب خواننده می آورد و هم او را به فکر وامی دارد.

مجموعه وقتی به سن تو بودم ترجمه «رضی خدادادی (هیرمندی)» گزیده ای است از اشعار سه مجموعه بانامهای بالاافتادن (falling up)، ۱۹۹۶، فانوسی زیر شبروانی (A light in the attic) و آنجا که پیاده رو به پایان می رسد (where the sidewalk ends) ۱۹۷۴.

پیش از این از داستانهای او درخت بخشنده، در جستجوی قطعه گمشده، آشنایی قطعه گم شده با دایره بزرگ و لافکاریو و از مجموع اشعار او آقای با کلاه و آقای بی کلاه (ترجمه «رضی هیرمندی») و سن و دوست غولم (ترجمه «منیژه گازرانی») به فارسی برگردانده شده است.

گرچه در ترجمه این اشعار، دیگر اثری از اوزان شعری و قافیه نیست، اما از آنجا که سلپور استاین تنها از شعر مدد نگرفته، بلکه آمیزه ای از تخیل - تصویر و طنز را ارائه کرده است، ترجمه نثرگونه اثر نیز غنا و ارزشمندی کافی را دارد.

اگر بخواهیم ویژگیهای شعر استاین را برشمردیم باید به نکات زیر اشاره کنیم.

#### ۱. زبان

در شعر سلپور استاین، دشواری ارتباط بین ذهن شاعر و خواننده وجود ندارد و این به دلیل سادگی، روانی و طبیعی بودن زبان و ساختار شعرهاست.

صراحت، سادگی و جوشش عاطفی واژگان، از شاخصهای زبان استاین در این شعرهاست؛ این زبان پربار، گسترده و روان به پشتوانه اندیشه و احساسی خلاق و نو، ساختی پدید آورده است که از اشیا و حالتی ساده، اوجی باورنکردنی می سازد. اگر چه او شاعری نوپرداز است، اما از آن دسته شاعرانی نیست که با زبانی متفاوت با مخاطب سخن بگوید و در بند ذهنیت خویش و واژگانی تنها متعلق به خود باشد. بدین گونه، رعایت ایجاز و بیان غیرمصنوع او، شعری در خور اعتنا و ماندگار مطرح می کند.

«هوایمای سنگی»

هیچ وقت طاقت دوری از خانه را نداشتم

پس برای خود

هوایمائی ساختم

از سنگ.

#### ۲. طنز

ذهن استاین برخوردار از طنزی انتقادی اجتماعی است؛ طنزی قوی که مجال یافته است در جان شعر او رخنه کند تا شعری ارائه دهد که واجد بافتی نو و نیرومند باشد. نویسنده تنها به لایه های ساده ای از این زندگی بفرنج بسنده نمی کند، بلکه به همه عرصه ها و لایه های زندگانی وارد می شود و به جزء جزء درون پیچیده کودک نفوذ می کند. شوری که به واسطه طنز بر این شعرها سایه افکنده است، هم از بینش شاعر نسبت به زندگی سرچشمه می گیرد و هم از آن زیبایی همراه با نگاهی انتقادی سرشار است که ادعای تازگی دارد.

طنز استاین اغلب شاد و بازیگوشانه است:

«گلوله برفی»

برای خود یک گلوله برفی درست کردم

یک گلوله عالی

گفتم خوب است نگاهش بدارم

شبه در رختخوابم بخوابانمش و برایش قصه بگویم.

لباس راحتی دوختم برای استراحتش،

بالش درست کردم و گذاشتم زیر سرش.

اما جیف، جیف که نیمه شب فرار کرد و رفت

ناقلا

و رختخواب برای همین خیس است حالا.

اما در مواردی نادر، طنز او تلخ و دردناک می شود. در دلفکی به نام کلانی که وقتی شعیده بازی می کرد، مردم بیخ می کردند، وقتی لطیفه می گفت همه ناراحت می شدند و... و هیچ کس به او پول نمی داد، چون او هرچه بود خنده دار نبود، شاعر می گوید روزی دلفک تصمیم می گیرد علت غم و اندوهش را برای مردم بگوید و آن وقت مردم همه قاه قاه خندیدند تا تمام دنیا از خنده پر شد و کلانی فهمید آنها منظورشان را نفهمیدند و او اتفاقی خنده دار شده است و در حالی که تمام دنیا می خندیدند، او می گریست.

اگر یکی از کاربردهای داستان، نمایاندن وجوه گوناگون و مرتبط جامعه در زمانی خاص باشد، این شعر به تنهایی داستانی است با فشردگی و ایجاز خاص خود. شعری که طنز تلخ آن برآمده از درگی عمیقاً اجتماعی است. «اکتاویوپاز» می گوید: «طنز، اختراع بزرگ روح مدرن است» و به راستی روح مدرن استاین طنزی اختراع کرده است که ما را در آمیختگی امواج و طیفهای رنگین خود غوطه می دهد و با لحظه ها و برشهای واقعیت رو در رو می سازد.

#### ۳. تصویر

تصاویر متن به خاطر قابلیت و قدرت و به خصوص سرعت بی نظیر در انتقال پیام و توانایی بی مانند در ساده و قایل فهم کردن مطالب و مفاهیم پیچیده (مفاهیمی چون حال، در شعر قلمه) مخاطبی عمومی می یابد. گویی فکر در تصاویر و تصویر در فکر مخاطب زاده می شوند. تصاویر استاین در همان نگاه

## شاعری از جنس کودکان

● شهره کاندی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

■ نام کتاب: وقتی به سن تو بودم

■ نویسنده و تصویرگر: شل سلپور استاین

■ مترجم: رضی خدادادی (هیرمندی)

■ ناشر: آروین

■ تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه

■ تعداد صفحه: ۵۴ صفحه

■ قیمت: ۲۶۰ تومان

اول، یا تمام آگاهی، شعور و احساس خواننده را دربر می‌گیرند. در این ارتباط تنگاتنگ تصویر و نوشتار، گاه تصویر بیان اول است و گاه نوشتار و در مواردی دنیای تصویر او دنیای بی‌واسطه بیان تصویر است، همچون کاریکاتورهای بدون شرح (همانند تصاویر «خواب مسخره»، «دونده‌ها»، «کنترل بابا» و «وقت غذا»). در این میان بعضی از اشعار، کاملاً تصویری هستند (یعنی تصویر و متن جدا از هم ناقص و بی‌معنا می‌شوند) و بعضی مصور هستند (متن به تنهایی کامل است و تصویر توضیحی بر متن است که بعد تازه‌ای برای مخاطب ایجاد می‌کند).

تازگی تصاویر، عینی بودنشان و جوهر سادگی آنها که با کمترین عناصر بصری شکل گرفته‌اند؛ از مشخصه‌های تصاویر اوست. گوئی ذهنیت استاین با چهره و لباس عینیت در تصاویرش حضور خود را آشکار می‌سازد. از طرفی چون نویسنده قادر است از طریق تصاویر، شعر خود را در ذهن متمرکز کند، دیگر نیازی به مکانیسم‌های پیچیده تشبیه و استعاره و... در شعر او حس نمی‌شود و در نتیجه تصویر، پرده زبان را نیز شفاف نگاه می‌دارد و مفاهیم را زنده و پویا می‌نماید.

در این مجموعه به جز ۹ شعر که فاقد تصویرند، تمامی شخصیت‌پردازی‌ها از خلال تصاویر به بیننده منتقل می‌شوند. آنچه که این اشعار را قابل دفاع می‌سازد، انتظام اندیشه و احساس، ساختمان و شکل و جوهر تخیل نامنتظری است که اندامهای شعر را منطبق با تصاویر آن در فضای ذهنی مخاطب می‌سازد و آن را ماندگار می‌کند.

#### ۴- درونمایه

ابیاتی که استاین خلق کرده، گوششی است برای معنی‌دار کردن زندگی.  
«زبان از یاد رفته»

روزگاری به زبان گلها سخن می‌گفتم  
حرفهای گرم پروانه را می‌فهمیدم  
به وراجی سارها در دل لبخند می‌زدم  
و در رختخوابم با پروانه‌ای درد دل می‌کردم.  
روزگاری سؤال جیرجیرکها را می‌شنیدم و پاسخ می‌دادم

و با هر دانه برفی که بر خاک می‌افتاد و جان می‌داد گریه می‌کردم.  
روزگاری به زبان گلها سخن می‌گفتم...  
دیدی چطور آن روزها رفتند؟  
چگونه آن روزها رفتند؟

اگر بخواهیم یک تقسیم‌بندی کلی در خصوص محتوای شعرهای او ارائه کنیم باید بگوییم این آثار را می‌توان به چهار مقوله تقسیم کرد:

الف: پرداختن به نواقص، کاستیها و مشکلات دنیای کودکان

استاین با اینکه قصد نصیحت ندارد، زیرکانه آموزش می‌دهد. او چون یک روان‌درمانگر، آینه‌ای در مقابل خواننده می‌گیرد تا او را به خود بنمایاند و به تحلیل درونش می‌پردازد ترسها و نقصهای او را به نحو بدیهی آشکار می‌سازد و همواره او را به حرکت به سمت



کمال، پوشش و جستجو دعوت می‌کند. او برای چگونگی حرکت، حکمی جزمی صادر نمی‌کند؛ بلکه تنها تصویرهای حرکت را ارائه می‌دهد. تنها حکم جزمی، حرکت است.

همچون شعر رؤیاهای اسب آبی که داستان اسبی آبی است که در آرزوی پرواز وقتی به بالای کوه می‌رسد. سه عاقبت برایش متصور می‌شود: پایان خوش، پایان غم‌انگیز و پایان احتیاط‌آمیز، و شاعر بدون هیچ قضاوتی، انتخاب و نتیجه‌گیری را به مخاطب می‌سپرد. گوئی او این حرکت اولیه را فراسوی تمامی قراردادهای می‌بیند؛ حرکتی به سمت شناخت، هویت‌یابی و کمال‌مندی. این مفاهیم، مفاهیم آشنای کار نویسنده است. در داستانهای در جستجوی قطعه گم‌شده و آشنای قطعه گم‌شده با دایره بزرگ، این جستجو به نحوی موشکافانه و فلسفی تحلیل شده است، همچنین هویت‌یابی یا ضد آن، از دست دادن هویت که بار دیگر در داستان لافکار پو رخ گشوده است.

آینه‌ای که استاین در مقابل کودک می‌گیرد، اشکالاتی چون نامرتب بودن، مشکلات درسی، زبان‌درازی، تنبلی و عدم جنب و جوش، ترس از تاریکی و... را نمایان می‌کند. برای مثال مشکل ریخت و پاش بچه‌ها در شعر غول اسباب‌بازی‌خوار از همین مجموعه را مقایسه کند با شعری به همین مضمون با نام اتاق به هم ریخته در مجموعه آقای با کلاه و آقای بی کلاه.

#### «غول اسباب‌بازی‌خوار»

نمی‌خواهی اسباب‌بازیهایت را جمع کنی؟  
بسیار خوب، بگذار همان جا پخش و پلا باشند  
کف اتاق

امشب غول اسباب‌بازی‌خوار از راه می‌رسد  
پاورچین پاورچین می‌آید تو  
سربازهای را قروح قروح می‌خورد  
کامیونهای را از دم خرد می‌کند  
طفلکی عروسکهای را ریز ریز می‌کند  
ماشینت را قورت می‌دهد و رنگهای را هرت می‌کشد

سر عروسکهای خیمه‌شب‌بازیت را یکی یکی  
از تن جدا می‌کند  
آن وقت لب و لوجه‌اش را با بادبان کشتی‌هایت  
پاک می‌کند  
و با غرش بادگلو از لای درز در بیرون می‌خزد.  
حالا هر طور میل توست  
اگر دلت می‌خواهد،  
بگذار اسباب‌بازی‌هایت پخش و پلا باشند  
همان جا کف اتاق.

#### «اتاق به هم ریخته»

صاحب این اتاق باید خجالت بکشد.  
نگاه کنید! زیر پوشهایش به چراغ آویزان است.  
بارانش روی صندلی پُر از خرت و پرت افتاده.  
صندلیش کثیف و چرب و چلی است.  
دفتر تمرینهایش لای پنجره مانده است.

◀ «استاین» با کلمات و خطوطی ساده، تصویرهای زیبا و پرمعنایی می‌سازد.

◀ ابیاتی که «استاین» خلق کرده، کوششی برای معنی‌دار کردن زندگی است

◀ اشکالات صفحه‌آرایی در کتاب بسیار زیاد است.

زاکش کف اتاق افتاده.  
شال گردن و یکی از اسکیهایش زیر تلویزیون  
است.

شلوارش پشت در آویزان است.  
کتابهای توی انباری تلبار شده.  
جلیقه اش را توی راهرو انداخته.  
در رختخوابش سوسماری به نام «اده» خوابیده!  
جورابه های نسته اش به دیوار چسبیده...  
خلاصه، این اتاق مال هر کسی هست، باید از  
خودش خجالت بکشد.  
اتاق او یا من یا تو...  
ها؟ چه گفتی؟ اتاق من است؟ دیدم آشنا به نظر  
می آید!!

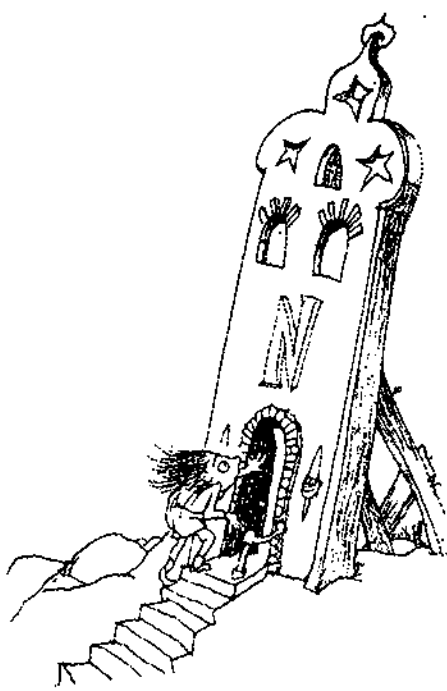
محور پرداختن به کودک، کفه سنگین کار استاین  
است. در مجموعه های دیگر شعر او نیز مشکلاتی از  
قبیل خودخواهی کودکان، تماشای زیاد تلویزیون،  
تعارض برای غیبت از مدرسه و بسیاری از مسائل دیگر  
 مطرح شده است.

ب: انتقاد به دنیای بزرگسالان و فاصله شان از کودکان  
این مطلب در شعر خواب مسخره که در آن بچه ای  
جای خود را با معلمانش عوض کرده، به تلافی  
سختگیری های بیجای آنان، تکالیف عجیب و غریب  
به آنها می دهد و در شعر کنترل بابا که با فشار دکمه ای  
می توان پدری را از ایرادگیری، دستور دادن، دادکشیدن  
و... بازداشت، به خوبی دیده می شود. در این شعرها  
استاین لبه تیز انتقاد را متوجه بزرگسالان و مواجهه  
غلطشان با کودکان می کند. او چون کودکی درونش زنده  
است، دوست بچه هاست و از آنان دفاع می کند. استاین  
در شعری به نام صدا، در مجموعه من و دوست غولم  
خطاب به کودک می گوید:

«صدا»  
درون تو صدایی هست  
که تمامی روز در تو زمزمه می کند:  
«حس می کنم این درسته،  
می دانم این یکی اما، غلطه.  
نه معلم، نه واعظ، نه پدر و مادر، نه دوست و نه  
هیچ آدم عاقلی  
نمی تواند بگوید چه چیز درست است و چه چیز  
غلط

تنها به صدای درونت گوش کن.  
او مشتاق حرکت و کمال کودکان است و از  
بزرگسالانی که با دستورات جزمی شان مانعی بر سر راه  
این حرکت اند انتقاد می کند.

ج: انتقاد از دنیای مدرن و تکنولوژی  
در شعر آدمک من، او از بچه ای می گوید که روایتی  
دارد و روایات به جای انجام کارهای بچه، انتظار  
فرمانبری از او دارد. در پایان، کودک می پرسد معلوم  
نیست کی برای کی کار می کند. استاین در این شعر با  
ظرافت بسیار، بنده تکنولوژی شدن انسان مدرن را به  
شعر و تصویر کشیده است. این انتقاد از تکنولوژی در  
مجموعه آقای با کلاه و آقای بی کلاه، در شعرهای  
«کاتالها» (صفحه ۳۰)، «بچه تلویزیونی» (ص ۶) و



«دارکوب» (ص ۲۵) به نحوی دیگر بازتاب دارد.  
همچنین او از نتایج این جزه ابزاری دنیای مدرن، که  
قطع ارتباط انسان با طبیعت است سخن می گوید و  
انتقاد می کند (شعر «زبان از دست رفته» از همین  
مجموعه).

د شناخت مفاهیم

او مفاهیم پیچیده ای چون زمان حال را با تمثیل  
قلعه حال، قلعه ای آن چنان کوچک و کوتاه که تا از این  
طرف پا به درون آن بگذاری، پای دیگر از آن طرف  
بیرون می آید، به راحتی بیان می کند.

مفاهیم دیگری چون مثبت اندیشی در شعر «سه  
نیش سه نتیجه» (ص ۲۶)، استعمار در شعر «ماهی» (ص  
۵۱) تملق، تعریف و غلو در شعرهای «آینه آینه» (ص  
۱۸)، «وقتی به سن تو بودم» (ص ۲۸) و «به من  
بگو» (ص ۲۷) مفهوم دوستی و ارتباط انسانی در  
شعرهای «رونالد ناشنوا» (ص ۴۲)، «دوستی بلوط و  
گل سرخ» (ص ۴۰)، و «تی انبانی که نگفت نه» (ص ۳۹)، و  
حرص و طمع و زیاده خواهی در شعر «مسابقه بزرگ  
پر خوری» (ص ۱۴) به چشم می خورد. برای نمونه همین  
مفهوم آخر در یکی از شعرهای مجموعه آقای با کلاه و  
آقای بی کلاه به نام «لستر» دیده می شود.

«لستر»

روزی یک پری که در درخت انجیری خانه  
داشت،  
به «لستر» آرزوی جادویی پیشنهاد کرد تا هر چه  
می خواهد آرزو کند.  
لستر آرزو کرد علاوه بر این آرزو، دو آرزوی  
دیگر هم داشته باشد

◀ شاید اگر این کتاب چون آثار قبلی  
«هیرمندی» ویراستاری می شد،  
مشکلات کمتری داشت.

...  
خلاصه با هر آرزوی تازه،  
آرزوهای بیشتری کرد...  
...  
بیشتر و بیشتر و بیشتر... و آرزوها روی هم تلبار  
شد.

در حالی که مردم لیخند می زدند، می گریستند،  
عشق می ورزیدند و حرکت می کردند،  
لستر میان ثروتهايش  
- که چون کوه از دور و برش بالا رفته بود -  
نشسته بود و می شمرد و می شمرد و می پیرتر و  
پیرتر می شد.

◀ حرکت به سمت شناخت و  
کمال مندی، از مفاهیم آشنای کار  
نویسنده است

تا سرانجام یک شب، وقتی به سراغش رفتند،  
او را دیدند که میان انبوهی از آرزو مرده است.  
آرزوهایش را که شمردند،  
معلوم شد حتی یک آرزو کم و کسر ندارد.  
همگی تر و تازه!

بیاید، بیاید، از این آرزوها چندتایی بردارید  
و به لستر ببندیشید.  
که در دنیای سبب و دوستی و زندگی  
تمام آرزوهایش را به خاطر آرزوی بیشتر تباه  
کرد.

◀ گزینش اشعار برای ترجمه براساس  
سلیقه مترجم بوده است

و اما مطلبی در باب ترجمه، گزینش و نشر:  
اشعار سه مجموعه یادشده به سلیقه مترجم  
برگزیده شده است و به دلیل عدم دسترسی به اصل

آثار، درباره انتخاب بهترین و زیباترین اشعار نمی‌توان نظر داد. اما سؤالی پیش می‌آید که چرا «رضی هیرمندی» پانزده شعر تکراری (چاپ شده در مجموعه من و دوست غولم) در این مجموعه گنجانده است؟ آیا صرفاً به دلیل همزمانی نشر این دو مجموعه (تاریخ دقیق نشر مجموعه من و دوست غولم، چاپ اول، بهار ۱۳۷۷ و چاپ دوم پاییز ۱۳۷۷ است، ولی در مجموعه وقتی به سن تو بودم تنها سال نشر ۱۳۷۷ قید شده است) ناشران یا مسئولان تصویب کتاب، هیچ کنترل و نظارتی بر نشر آثار ندارند؟

همچنین با وجود اینکه «رضی هیرمندی» در کتاب آقای باکلاه و آقای بی‌کلاه، از نظر اهمیت به ترجمه، نشر صحیح و گزینش مناسب واژگان بسیار موفق بوده است، اما مجموعه اخیر با نواقصی همراه است. عدم دسترسی به اصل آثار اجازه نمی‌دهد قضاوت صریح و دقیقی از تمامی ترجمه‌ها داشته باشیم، اما با یک مقایسه اجمالی بین پانزده شعر مشترک این مجموعه با من و دوست غولم می‌توان تا حدودی دلایل این عدم توفیق را دریافت.

در شعر «وقتی به سن تو بودم»، وقتی دایی کودکی می‌فهمد که او با اتوبوس به مدرسه می‌رود می‌گوید: «وقتی به سن تو بودم پابرهنه می‌رفتم، آن هم دوازده کیلومتر»، حتی بدون مقایسه با ترجمه دیگر شعر، کاملاً مشخص است که مقصود گوینده، «پای پیاده‌رفتن» دایی بوده است، نه «پابرهنه رفتن».

در شعر «خواب مسخره»، راوی در وصف بلاهایی که بر سر معلمشان آورده است می‌گوید: «هر روز صد کتاب تاریخ می‌دادم که شب در یک اتاق تنگ و تاریک در حال ایستاده روی سر، از ابتدا تا انتها حفظشان کنند! معلوم نیست در حال ایستاده روی سر یعنی چه! در مورد این بخش شعر، ترجمه خانم «گازرانی» چنین است. «صدتا کتاب تاریخ بهشان دادم که هر شب حفظ کنند و اداشان کردم بدون آنکه چراغ را روشن کنند تمام آن را بخوانند».

استفاده از عبارت مشق شب به جای عبارت صحیح تکلیف شب (مشق، تنها به تکالیف نوشتنی اطلاق می‌شود) مشکل دیگر ترجمه این شعر است.

در شعر «زبان از یاد رفته» در ترجمه «هیرمندی» آمده است: «در رختخوابم با پروانه‌ای درد دل می‌کردم»، در حالی که در ترجمه دیگر «در رختخوابم با مگسی گپ می‌زدم» آمده است. البته از این نمونه‌ها بسیار است و خواننده نمی‌داند به راستی کدام مترجم در گزینش واژه‌ها صائب است.

همچنین در شعر «نی انبانی که نگفت نه» بهتر بود این عبارت به صورت «نی انبانی که نه نگفت» آورده می‌شد، در متن آمده است: «پوست تو بی‌جاری‌ترین پوست دنیاست» آیا به راستی «بی‌جاری‌ترین پوست دنیا» حتی برای ما بزرگسالان مفهوم است؟ آیا بهتر نبود از واژه‌های چون شطرنجی یا چهارخانه و... استفاده می‌شد؟ یا وقتی صدای نی‌انبان را تشریح می‌کند

می‌گوید: «آوگ»، آیا بهتر نبود از «بق بوق» یا چیزی آشنا تر از «آوگا» در ترجمه استفاده می‌شد؟

ضمن اینکه این شعر مشکلات دیگری نیز دارد و به نظر می‌آید مفاهیم ساده و صمیمی آن گرفتار سانسور شده است، دو ترجمه قسمتهایی از آن را کنار هم می‌آوریم تا در مورد این حذف و تعدیل احتمالی، خود قضاوت کنید.

ترجمه من و دوست غولم

۱- آگه عشقت ازت گدایی کنم، قشنگ من،

اجازه می‌دهی، عشق من، فقط یک بار تو بغلم فشارت بدم؟

بعد بغلش کرد و به گُرکش دست کشید

و عاشقانه در آغوش خود فشردش

۲- آخه آدم خیلی باید بی‌احساس باشه که وقتی

به نفر می‌بوسدش نگه بق... بوق

نکنه خلافی از من سر زد؟

نکنه عشق ما دیگه نموم شد؟

ترجمه وقتی به سن تو بودم

می‌توانم به تو دست بزنم

۳- و نی‌انبان را گرفت

با دست فشرد و ناراحتش کرد

۴- هر چه بود در این لحظه لطفی نداشت

شاید آزرده‌ات کردم،

نکند دوستی ما به آخر رسیده باشد؟

علاوه بر این، فقدان توضیحات کافی در پاورقی‌ها در خصوص معانی لغات، کاری که در آقای باکلاه و آقای بی‌کلاه در مورد اصطلاحاتی چون مچل کردن، نوچ، آزگار و... صورت گرفته بود- نشر را ثقیل و آزاردهنده ساخته است.

برای مثال، شعر «دل‌قکسی به نام کلانی» واژه «دیلاق»، یا در «بگوشت من» واژه «سورچران» نیاز به توضیح دارند.

شاید اگر این اثر نیز چون ترجمه قبلی «هیرمندی» ویراستاری می‌شد، عمده مشکلات آن رفع می‌گشت.

مسئله دیگری که به نواقص کتاب دامن می‌زند، صفحه‌آرایی ناهمگون و نامنظم و ترکیب‌بندی نامناسب تصاویر، به علت تغییر اندازه بریده‌شدن، حذف پاره‌هایی از تصویر و درج تصاویر اضافی و اشتباه است.

برای مثال تصویر شعر «کمک» همراه با تصویر شعری به نام «مسابقه دو با کیسه» که از این مجموعه نیست، چاپ شده است و این مخاطب را سردرگم می‌سازد که ربط این بچه‌ها با شاخ گیرکرده حیوان چیست؟

در شعرهایی چون «مسابقه بزرگ پرخوری» (ص ۱۴)، «زبان دراز» (ص ۱۷)، «روییای بیخ‌زده» (ص ۴۳)، «سه نیش سه نتیجه» (ص ۲۶) و «ماهی» (ص ۵۱) نیز این تصاویر اضافی به چشم می‌خورند.

علاوه بر این اضافات، در چند جا، تصاویر حذف شده‌اند؛ از جمله در شعر «دونده‌ها» تصویر دو کودک دونده و در شعر «کنترل بابا» تصویر چند پول حذف شده است. همچنین در شعر اخیر، به علت کمبود جا تکه‌ای از تصویر از صفحه خارج شده و تکه‌ای بریده شده است (محل اتصال پاهای و دستها با تنه بابا). در شعر «دندان درد تمساح» نیز تکه‌ای از تصویر به علت کمبود فضا، خارج از صفحه چاپ شده است. در چنین کتابهایی که متن و تصویر ارتباطی تنگاتنگ با هم دارند، نیاز دقیق و درست تصویر، قرارگرفتن در کادر و فضای مناسب است که در این مجموعه بهایی به آن داده نشده است.

در مورد تصویر روی جلد نیز باید گفت که اگر ناشر یکی از تصاویر همین مجموعه را برمی‌گزید، در ایجاد ارتباط بین خواننده و اثر، بیشتر کمک می‌کرد.

\*\*\*

در پایان باید گفت شعر استاین شعار نیست، کلامی حکمت‌آمیز هم نیست. شعر او چون دنیای کودک ساده است، اما پیش‌پاافتاده و کم‌عمق نیست. شعر او فضایی مانند بازی دارد و از آنجا که بازی، زندگی کودکان است، قطعات کوتاه شعر استاین در ذهن خواننده به قطعات بزرگی از شناخت هستی ناشناخته بدل می‌شود؛ شناختی که با لذت و علاقه‌مندی کسب شده است.

۱. «هیرمندی» در چند شعر سعی کرده است ترجمه را به شعر نزدیک کند، از جمله در شعر «آینه آینه» ص ۱۸
۲. «وقتی به سن تو بودم» ص ۱۳
۱. «وقتی به سن تو بودم» ص ۹
۲. «وقتی به سن تو بودم» ص ۲۵
۳. «وقتی به سن تو بودم» ص ۲۰
۱. «وقتی به سن تو بودم» ص ۳۷
۱. «وقتی به سن تو بودم» ص ۱۶
۲. «آقای باکلاه و آقای بی‌کلاه» ص ۳۱
۳. «وقتی به سن تو بودم» ص ۳۱
۴. «وقتی به سن تو بودم» ص ۲۱
۱. «من و دوست غولم» ص ۵۰
۲. «وقتی به سن تو بودم» ص ۱۲
۳. «وقتی به سن تو بودم» ص ۵۲
۴. «وقتی به سن تو بودم» ص ۲۰
۵. «آقای باکلاه و آقای بی‌کلاه» ص ۱۰
۱. همین مجموعه ص ۲۸
۲. مقایسه کنید با ص ۱۷ من و دوست غولم
۱. «وقتی به سن تو بودم» ص ۳۱
۲. «من و دوست غولم» ص ۴۳
۳. «وقتی به سن تو بودم» ص ۵۲
۴. «من و دوست غولم» ص ۲۱
۵. «وقتی به سن تو بودم» ص ۲۵
۶. «وقتی به سن تو بودم» ص ۴۸
۱. «وقتی به سن تو بودم» ص ۱۸ رجوع کنید به ص ۲۲ و ص ۴۳ «من و دوست غولم».
۲. «وقتی به سن تو بودم» ص ۲۰
۳. «وقتی به سن تو بودم» ص ۲۱
۴. «وقتی به سن تو بودم» ص ۴۶